

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

محقق خویی (قدس سره) فرمودند: اشکال اصلی از این باب نیست که قصد الوجه را ما معتبر می‌دانیم و در اینجا چون قصد وجوب نکرده حج او باطل است، بلکه علت بطلان آن است که در اینجا اصلاً قصدی نیست. از این رو این عمل نمی‌تواند به عنوان حجة الاسلام قرار گیرد همان‌گونه که اگر کسی يك نماز ادا بر ذمه‌اش است و يك نماز قضا، حال اگر يك چهار رکعتی بخواند و نه نیت ادا کند و نه نیت قضا، نه ادا به حساب می‌آید و نه قضا.

ارزیابی دیدگاه محقق خویی (قدس سره)

نکته اصلی که در اینجا وجود دارد (که تعجب است که چرا آن را عنوان نکردند) آن است که آیا قصد النذب، قصد الخطا، قصد الخلاف و به تعبیر مرحوم حکیم قصود خلافیه (یعنی آن قصدهایی که اگر نباشد قطعاً عمل پذیرفته می‌شد)، آیا قادحیت در این حجة الاسلام دارد یا خیر؟ به بیان دیگر، محقق خویی (قدس سره) اساس اشکال را این می‌داند که حجة الاسلام یا حج مستحبی از افعال و عناوین قصديه است و اینجا قصدی وجود ندارد.

اشکال ما به ایشان آن است که اولاً، شخص در اینجا قصد استحباب کرده و اینجا با آن مثال (که يك نماز چهار رکعتی بخواند و نه نیت ادا کنید و نه نیت قضا که می‌گوئید اینجا نه قصد الاداست و نه قصد قضا، از هیچ کدام واقع نمی‌شود) فرق می‌کند. ثانیاً، باید همه محور بحث را می‌آوردند روی این که آیا قصد الخلاف (یعنی این که استحباب را قصد کرد) قادح است یا نه؟

به بیان دیگر، اگر در اینجا این شخص می‌گفت من يك حجة انجام می‌دهم و نه قصد وجوب می‌کنم و نه استحباب، می‌گفتیم این فایده‌ای ندارد، مثل این است که نماز چهار رکعتی بخوانید نه قصد ادا و نه قصد قضا کند، اما اینجا قصد الاستحباب کرده است.

دیدگاه والد معظم (قدس سره)

مرحوم والد ما در سه محور این بحث را عنوان کردند:

1) محور اول طبق این فرض است که بگوئیم حج مستحبی و حج واجب حقائق مختلفه متباینه است.

(2) محور دوم طبق این است که بگوئیم این حج واجب، حج مستحبی، حقیقت واحده دارد و قصد الوجه معتبر است.

(3) محور سوم این است که بگوئیم حقیقت واحده دارد و قصد الوجه نیز معتبر نیست، اما آیا قصد الاستحباب مضر است یا مضر نیست؟^[1]

مرحوم حکیم به این صورت وارد بحث شدند که فرمودند اشکال از دو جهت است: یکی مسئله اختلاف در حقیقت بین حج استحبابی و حج واجب، دوم این که آیا این قصد الندب مضر است یا مضر نیست؟ یا این که ایشان فرمود وجوب را قصد نکرده است، اما ایشان این اشکال را که قصد استحباب، قادحیت دارد یا ندارد مطرح نکرده و فرمودند اشکال دوم این است که در امتثال باید قصد وجوب کند و چنین شخصی نکرده است. بنابراین، هم محور اول و هم محور دوم خیلی مورد توجه قرار نگرفت.

مرحوم خوئی نیز مسئله را آورد روی این که در اینجا اصلاً قصدی وجود ندارد، منتهی واقع مسئله این است که اینجا سه محور وجود دارد: نخست آن که قائل شویم به این که حج استحبابی و حج واجب، اختلاف در حقیقت بینشان وجود دارد، دوم آن که بگوئیم اینها اختلاف در حقیقت ندارند، ولی قائل شویم به اینکه قصد الوجه معتبر است، سوم آن که بگوئیم اختلاف در حقیقت ندارند قصد الوجه هم معتبر نیست، اما آیا قصد الخلاف مضر است یا مضر نیست؟

محور اول بحث

مرحوم والد ما می‌فرماید: طبق فرض اول باید بگوئیم این حج باطل است؛ یعنی اگر گفتیم حج مستحبی با حج واجب دارای حقایق مختلفه است و این شخص فکر می‌کرده که بالغ نیست و نیت حج استحبابی کرده، باید بگوئیم این حج به عنوان حج واجب نیست، مگر این که مسئله خطای در تطبیق را مطرح کنیم.

بنابراین، ایشان می‌فرماید در این فرض باید بگوئیم حج باطل است؛ زیرا فرض کردیم حقیقت حج واجب با حقیقت حج مستحبی دو تاست و این شخص نیز نیت حج استحبابی کرده است. پس آنچه واقع شده با آنچه که بر او واجب است مغایر است. بعد یک استثنا زده و مسئله خطای در تطبیق را مطرح می‌کند و مثال می‌زنند به این که اگر کسی اول وقت زوال نیتش این است که آنچه بر او واجب است را انجام بدهد، اما فکر می‌کند آنچه واجب است، اسمش عصر است و می‌گوید چهار رکعت نماز عصر می‌خوانم که این خطای در تطبیق است.

ارزیابی محور اول

در اینجا باید دید که آیا طبق محور نخست (که حقائق مختلفه دانستیم)، این استثنا صحیح است یا خیر؟ یعنی الآن فکر می‌کرده برایش واجب نیست، اما به نیت استحبابی انجام می‌دهد، آیا این از باب خطای در تطبیق است؟^[2]

به نظر ما طبق حقایق مختلفه خطای در تطبیق معنا ندارد؛ زیرا خطای در تطبیق در همین مثالی که خود ایشان فرمود معنا دارد، اما در اینجا شخص می‌گوید: من بالغ نیستم، هر چند در این فکر اشتباه می‌کند، مثل این که کسی می‌خواسته از میقات مُحَرَّم شود، اما به جای این که مسجد شجره را بگویند که این میقات است، از مسجد دیگری به عنوان المیقات برود، این دست او نیست، در نیز نمی‌توانیم بگوئیم این خطای در تطبیق کرده و می‌خواسته از میقات مُحَرَّم بشود.

بنابراین، خطای در تطبیق یعنی جایی که روح و حقیقت فعل مدّ نظرش است، ولی در عنوانش خطا می‌کند، اما در اینجا

می‌گوید: من حقیقت حج استحبابی را می‌خواهم انجام بدهم هر چند فکر می‌کرده بالغ نیست. پس این از موارد خطای در تطبیق نمی‌باشد (اگرچه ما معتقدیم که نیت ارتکازی تعلیقی کافی است؛ یعنی «اذا علم ببلوغه لنوی الوجوب»); چرا که این شخص حقیقت استحبابی را نیت کرده و دیگر نمی‌توان گفت که می‌خواسته واقع را انجام دهد و اگر از او بپرسیم: آیا تو می‌خواستی آن امر واجب را امتثال کنی؟ می‌گوید نه، هر چند چهل مرکب داشته و فکر می‌کند به او واجب نیست.

نظیر این بحث در علم اصول در بحث قصد قربت است که در آنجا، شبهه دوری است که اگر قصد قربت را در متعلق امر اخذ کنند، دور لازم می‌آید که یکی از راه‌ها حلّ دور، همین راه اجمالی و ارتکازی است، انسان گاهی اوقات يك چیزی را می‌داند، اما دانستن او به صورت است؛ گاهی می‌داند که می‌داند و گاهی غافل است از این که می‌داند، این کسی که غافل است از این که می‌داند، این چهل می‌شود، منتهی يك جهلی است که اگر توجهش بدهیم، علم پیدا می‌کند.

به بیان دیگر، خود ارتکاز دو جور است؛ يك وقت کسی می‌گوید اگر من می‌دانستم بر من واجب است، باز هم مستحبی‌ام را انجام می‌دادم، در این صورت می‌گوئیم حجّ مستحبی او فایده ندارد، اما اگر از او بپرسیم تو اگر می‌دانستی واجب است کدام را انجام می‌دادی؟ می‌گفت بعنوان الواجب انجام می‌دادم، می‌گوئیم همین کفایت می‌کند، پس این خطای در تطبیق نیست.

خلاصه آن که این استثنای خطای در تطبیق طبق فرض حقایق متباینه نمی‌آید. در اشکال بر مرحوم حکیم نیز گفتیم وقتی شما گفتید حقائق متباینه، استقلالیت و غیر استقلالیت، تعدد مطلوب، وحدت مطلوب، اقل و اکثر، هیچ مجالی برای هیچ کدام از اینها وجود ندارد.

محور دوم بحث و ارزیابی آن

محور دوم آن است که بگوئیم قائلیم به این که اینها (یعنی حج واجب و حج مستحب) حقیقت واحد هستند، لکن تمام آنچه اینها را از یکدیگر تمییز می‌دهد، قصد الوجه است؛ یعنی اگر شخص قصد وجوب کند، واجب شده و اگر قصد استحباب کند، مستحب می‌شود. این فرض بر اساس پذیرش این مبناست که بگوئیم قصد الوجه معتبر است.

ایشان در اشکال بر این فرض می‌فرماید: قبول نداریم که قصد الوجه در امور اعتباری معتبر باشد؛ زیرا آن دلیلی که می‌گوید قصد وجه معتبر است، در جایی است که برای مکلف وجوب یا استحباب روشن باشد، اما در اینجا که شخص اعتقاد دارد حجّ بر او واجب نیست و نیت استحباب می‌کند، دلیل اعتبار اینجا نمی‌آید.^[3]

خلاصه آن که می‌فرماید: وقتی ما به ادله اعتبار قصد الوجه مراجعه می‌کنیم، یا می‌گویند قدر متیقن و قدر متیقن در جایی است که برای مکلف این وجه عمل روشن باشد که بعنوان الوجوب است یا بعنوان الاستحباب، اما در ما نحن فیه که مکلف اعتقاد دارد بر او واجب نیست، اما در واقع واجب است، اینجا دلیلی بر اعتبار قصد الوجوب ندارد.

به نظر ما این فرمایش ایشان قابل مناقشه است و آن این که يك خلط و مغالطه‌ای در اینجا شده است به این بیان که می‌گوئیم قبول داریم که اگر يك فعلی وجوب یا استحبابش مشخص باشد باید قصد الوجه بشود (به بیان دیگر ادله می‌گوید در جایی که يك فعل وجوبش روشن است، قصد الوجوب کن و آنجایی که استحبابش روشن است قصد استحباب کن)، اما نمی‌توان گفت که ادله می‌گوید آنجایی که این شخص اشتباه کرده و فعل را به عنوان استحباب تلقی کرده، در حالی که واجب بوده یا به عنوان الوجوب تلقی کرده در حالی که مستحب بوده (یعنی جابجا کند، فعلی که واجب است نیت استحباب و فعلی که مستحب است نیت وجوب کند) دیگر قصد الوجه معتبر نیست.

به بیان دیگر، قدر متیقن از اینجا به دست می‌آید که می‌گوئیم مناسبت حکم و موضوع همین است شارع که می‌گوید: «يجب عليك قصد الوجوب أو الاستحباب»، در جایی است که مشخص باشد که این عمل واجب یا مستحب است، لیکن این نتیجه‌ای که مرحوم والد ما می‌گیرد، ارتباطی به ما نحن فیه ندارد، نتیجه این است در جایی که از ابتدا مکلف نمی‌داند که يك فعلی واجب است یا مستحب، در اینجا می‌گوئیم دلیل بر اعتبار قصد وجه نداریم، اما در جایی که می‌داند، اما در مصداق اشتباه می‌کند (فکر می‌کند این مصداق وجوب است در حالی که واقعاً مصداق ندب است، فکر می‌کند مصداق ندب است در حالی که مصداق وجوب است) در اینجا چرا ادله شامل نشود و دلیل قصد اعتبار نیاید؟!

محور سوم بحث

سومین قسمت آن است که بگوئیم حج مستحب و حج واجب، حقایق مختلف ندارند و قصد وجه نیز معتبر نیست، اما اینجا قصد الخلاف کرده است؛ یعنی اگر این شخص يك حجتی همینطوری انجام می‌داد و بعد معلوم شد بالغ هم بوده، می‌گفتیم به عنوان حجة الاسلام حساب بشود، ولی این شخص در اینجا قصد الاستحباب کرده و این نیت قاذح است.

مرحوم والد می‌فرماید: نیت خلاف زمانی قاذح است که مکلف خودش در حین عمل متوجه باشد این نیت خلاف است؛ یعنی می‌داند واجب است، اما نیت استحباب می‌کند یا این که می‌داند مستحب است، ولی نیت وجوب کند، اما در ما نحن فیه که این نیت خلاف، مقرون به اعتقاد نیت وفاق است؛ یعنی این شخص فکر می‌کند بر او مستحب است و نیت استحباب می‌کند. در اینجا دیگر نمی‌توان گفت که نیت خلاف قاذح است.^[4]

به نظر ما نیز این سخن درست است و این نية الخلاف زمانی قاذح است که در حین نیت توجه داشته باشد. ایشان در ادامه دیدگاه خود را ذکر کرده و می‌فرماید: ما قائلیم به این که حج مستحب و حج واجب حقایق مختلفی دارند. لذا به نظر ما این شخصی که نیت استحباب کرده، اما در واقع بالغ بوده، حجّش به عنوان حجة الاسلام واقع نمی‌شود.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] «الإشكال في الاجزاء عن حجة الإسلام في الفرضين المذكورين في المتن اما على القول بعدم كون الحج ذات حقيقة واحدة و طبيعة فأرده بل له حقائق متعددة و متخالفة و ان كانت الصورة واحدة كصلاة الظهر و صلاة العصر فإنهما و ان كانتا متحدتين في الصورة إلا انه لا إشكال في تعددهما نظرا الى كون عنواني الظهرية و العصرية من العناوين القصديّة التي لا تمتاز إلا بالقصد و لذا لو صلى صلاة العصر بتخيل الإتيان بصلاة الظهر ثم انكشف انه لم يأت بها بعد لا يجوز له احتساب ما أتى به بعنوان صلاة الظهر بل يأتي بصلاة الظهر بعدها و يسقط الترتيب لأجل الاعتقاد بإتيان صلاة الظهر فلان ما قصده من الحقيقة غير ما عليه من الحقيقة الأخرى كمثال الصلاة فالوجه في الاشكال في الاجزاء على هذا المبني كون ما قصده غير ما عليه.» تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - الحج؛ ج 1، ص: 74.

[2] «و اما على القول بوحدة الحقيقة و عدم تعدد الطبيعة غاية الأمر انه قد يعرض لها الوجوب و قد يعرض لها الاستحباب كما عرفت نقله من بعض المحققين فالوجه في الاشكال على تقدير اعتبار قصد الوجه من الوجوب أو الاستحباب هو عدم رعاية هذا القصد لانه لم يأت به بنية الوجوب و هي كانت لازمة المراعاة في الامتثال و تحقق الموافقة في الأمور العبادية. و على تقدير عدم اعتبار قصد الوجه أيضا فالوجه في الاشكال - ح - ان قصد الوجه و ان لم يكن معتبرا على ما هو المفروض إلا انه يمكن ان يقال بان مرجع عدم الاعتبار الى عدم لزوم نية الوجوب أو الاستحباب و اما نية الخلاف فقادحة في تحقق الامتثال و المفروض في المقام ثبوت هذه النية. إذا عرفت ذلك فاعلم انه على التقدير الأول الذي يبتنى على تعدد الحقيقة و تكثر الطبيعة لا محيص عن

الاشكال و الحكم بالبطلان لما ذكر من مغايرة ما قصده لما عليه من جهة الحقيقة و لا مجال معها للاجزاء كما عرفت فى مثال الصلاة. نعم يستثنى فرض يمكن ان يتحقق و هو ما إذا أخطأ فى التطبيق و نظيره فى مثال الصلاة أن تكون نيته امتثال الأمر المتعلق بما هو الواجب أولاً بعد زوال الشمس غاية الأمر أنه يتخيل أنه معنون بعنوان صلاة العصر فالمنى و ان كان هذا العنوان الا ان النية كانت متعلقة بالأصل بما هو الواجب أو لا فيكون الخطأ و الاشتباه فى التطبيق بحيث لو كان يعلم بان الواجب أولاً هى صلاة الظهر لكان يقصدها و فى المقام ان تكون نيته امتثال الأمر المتعلق بالحج المتوجه اليه بعنوان انه يأتي به أول مرة مثلاً غاية الأمر أنه يتخيل لأجل اعتقاد عدم البلوغ أو عدم الاستطاعة انه أمر ندبى و لأجله ينوى متعلقه المغاير فى الحقيقة مع الحج الوجوبى فالمنى أولاً و بالأصل هو الحج الذى تكون وظيفته فى هذه السنة الإتيان به و لأجل الاشتباه فى التطبيق تخيل انه الحج الندبى فنواه و قصده لأجل ذلك. ففى هذه الصورة يرتفع الاشكال و الحكم فيها الاجزاء عن حجة الإسلام كما لا يخفى.» تفصيل الشريعة فى شرح تحرير الوسيلة - الحج، ج1، ص: 75- 74.

[3] «و اما على التقدير الثانى فيمكن التخلص عن الإشكال بأن قصد الوجه على تقدير اعتباره فى تحقق الامتثال فى الأمور العبادية على خلاف ما هو الحق المحقق فى محله لكن القدر المتيقن من دليل اعتباره هو ما إذا كان وجه العمل من الوجوب و الاستحباب مشخصاً للمكلف و ظاهراً له فاللازم عليه - ح - رعاية هذا القصد و اما فى مثل المقام مما إذا كان اعتقاده مخالفاً لما هو الواقع فيقصده الندب فى مورد الوجوب و بالعكس فالظاهر انه لا دلالة لدليل الاعتبار على لزوم الرعاية فى مثله كما لا يخفى.» تفصيل الشريعة فى شرح تحرير الوسيلة - الحج؛ ج1، ص: 75- 76.

[4] «و اما على التقدير الثالث و فيمكن التخلص أيضاً بأن قاذية نية الخلاف و لو على تقدير عدم اعتبار قصد الوجه انما هى فيما إذا كانت نية الخلاف واضحة للمكلف فى حال العمل و الامتثال و اما فى مثل المقام مما إذا كانت نية الخلاف مقرونة باعتقاد أنها نية الوفاق فلا مجال للحكم بقاذيتها أصلاً كما لا يخفى و قد ظهر لك بملاحظة المباحث السابقة ان الأقوى هو تعدد حقيقة الحج و اختلاف أنواعه و عليه فالحكم فى الفرضين المذكورين فى المتن هو عدم الاجزاء الا فى صورة الخطاء و الاشتباه فى التطبيق كما عرفت.» تفصيل الشريعة فى شرح تحرير الوسيلة - الحج؛ ج1، ص 76.